

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1387/09/10

موضوع : مباحثی پیرامون گفتار «آمین» در نماز

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

بحث ما در رابطه با گفتار «آمین» بعد از:

(وَلَا الضَّالِّينَ)

و نه گمراهان!

سوره فاتحه (1): آیه 7

بود. احادیث اهل سنت را که برای اثبات این قضیه بود عرض کردیم و گفتیم عمده روایات آن‌ها از «ابوهریره» است. ما در خصوص ابوهریره مفصل بحث کردیم و گفتیم دسته دوم روایاتی است که «ابن ماجه» آورده است.

ما در مورد آن‌ها هم بحث کردیم و سند روایات از دیدگاه اهل سنت همگی ضعیف بود و یک روایت صحیح نداشتند. در ادامه به روایت «ابو داود» رسیدیم.

ما عرض کردیم که اهل سنت شش کتاب اصلی و مادر به نام «صحاح سته» دارند که اولین آن‌ها از نظر اعتبار «صحیح بخاری» اثر «محمد بن اسماعیل بخاری» متوفای 256 هجری است.

دومین کتاب «صحاح سته» از نظر اعتبار «صحیح مسلم» اثر «مسلم بن حجاج نیشابوری» متوفای 261 هجری است.

سومین کتاب از نظر اعتبار «سنن ابو داود» متوفای 275 هجری است. چهارمین کتاب «سنن ترمذی» متوفای 279 هجری است. پنجمین کتاب «سنن نسائی» متوفای 303 هجری است. ششمین کتاب «سنن ابن ماجه» متوفای 375 هجری است.

در این خصوص اختلاف است که آیا «سنن ابن ماجه» جزو «صحاح سته» است یا «موطأ مالک»! آقایان حضور ذهن دارند که «مالک» متوفای 179 هجری است. اگر این شش یا هفت کتاب همراه با سال وفات نویسنده خوب در ذهنمان نقش ببندد، کار بسیار خوبی است.

سال‌های 256، 261، 275، 279، 303، 375 و 179 هجری به ترتیب سال‌های وفات علمای کتب «صحاح سته» است.

روایت اول در رابطه با روایات «سنن ابی داود» روایت از «وائل بن حجر» وارد شده است که می‌گوید:

«حدثنا محمد بن كثيرٍ أخبرنا سُفيانُ عن سَلَمَةَ عن حُجْرِ أَبِي الْعَبَّاسِ الْخَضْرَمِيِّ عن وَائِلِ بنِ حُجْرِ قال قال رسول الله إِذَا قرَأَ (ولا الضَّالِّينَ) قال آمِينَ وَرَفَعَ بها صَوْتَهُ»

زمانی که (ولا الضَّالِّينَ) می‌گفتند، بعد از آن «آمین» می‌گفتند و صوت آن را هم کاملاً بلند می‌کردند.

سنن ابی داود، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، دار النشر: دار الفكر --، تحقيق:

محمد محيي الدين عبد الحميد، ج 1، ص 246، ح 932

اولین اشکال ما به این روایت این است که در اول سند «محمد بن کثیر» است، «ابن حجر» از «ابن معین» نقل می‌کند و می‌گوید:

«لم یکن ثقة»

او انسان موثقی نیست.

او از «ابن قانع» نقل می‌کند و می‌گوید:

«إنه ضعیف»

«ابن جنید» باز هم از «ابن معین» نقل می‌کند و می‌گوید:

«کان فی حدیثه ألفاظ»

در الفاظ عباراتی که محمد بن کثیر می‌آورد، بعضی عبارات نادرستی وجود دارد.

«كأنه ضعفه»

گویا نظرش این بود که محمد بن کثیر را تضعیف می‌کرد.

«ثم سألت عنه»

رفتم جلو سؤال کردم که نظر شما درباره محمد بن کثیر چیست.

«فقال لم یکن لسائل أن یکتب عنه»

او گفت: هیچ سؤال کننده‌ای حق نوشتن احادیث محمد بن کثیر را ندارد.

تهذيب التهذيب، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت

- 1404 - 1984، الطبعة: الأولى، ج 9، ص 371، ح 686

همچنین راویان دیگر این روایت هم مشکل دارد. بنابراین اولین راوی روایت «سنن أبی داود» شخصی به نام «محمد بن کثیر» است که چنین سرنوشتی دارد. به همین خاطر این روایت از دیدگاه اهل سنت فاقد اعتبار است.

اگر ما بخواهیم روی یک موضوع کار کنیم، باید تلاش کنیم آنچه آنها برای خودشان سنگر درست می‌کنند و مستندسازی می‌کنند تک تک زیرشان را خالی کنیم. اگر آنها از دیدگاه خودشان یک روایت صحیح هم داشته باشند، می‌توانند ادعا کنند که مسئله تثبیت است.

روایت دوم از «ابن داود» که در همان صفحه است، می‌گوید:

«حدثنا مخلد بن خالد الشَّعْبِيُّ ثنا بن نُمَيْرٍ ثنا عَلِيُّ بن صَالِحٍ عن سَلَمَةَ بن كَهَيْلٍ عن حُجْرٍ بن عُنْبَسٍ عن وَائِلِ بن حُجْرٍ أَنَّهُ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَجَهَرَ بِأَمِينٍ وَسَلَّمَ عن يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ حتى رأيت بِيَاضَ خَدِّهِ»

پشت سر پیغمبر اکرم نماز خواندم و دیدم که پیغمبر اکرم با صدای بلند آمین می‌گویند، زمانی که سلام دادند به دو طرف نگاه کردند به طوری که ما کاملاً سفیدی گونه حضرت را دیدیم.

سنن أبی داود، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، دار النشر: دار الفكر --، تحقيق:

محمد محيي الدين عبد الحميد، ج 1، ص 246، ح 933

این حرف به این معناست که حضرت کاملاً به طرف راست و چپ خم شدند. نسبت به «ابن نمیر» آقای «ابن حجر» از «ابن معین» نقل می‌کند که او ضعیف است.

پرسش:

بخشید چه کسی بلند آمین میگفته؟

پاسخ:

«فَجَهَرَ بِأَمِينٍ» به این معناست که پیغمبر اکرم با صدای بلند آمین گفتند. در رابطه با «علی بن صالح» که در وسط روایت هست، مطلبی نقل شده است. البته وارد شده است که «علی بن صالح» غلط است و «علاء بن صالح» صحیح است.

«ابن معین» و «ابو حاتم» در مورد او می‌گویند:

«لا بأس به»

اما «ابن مدینی» می‌گوید:

«روی أحادیث مناکیر»

احادیث منکری نقل می‌کرد.

«بخاری» هم می‌گوید:

«لا يطابع»

احادیث او قابل پیروی نیست.

«ابن حجر» هم می‌گوید:

«صدوق، له اوهام»

خیالات زیاد دارد.

بنابراین راوی که در این حد باشد که «له اوهام»، «لا یطابع»، «روی أحادیث مناکیر» ما نمی‌توانیم آن را برای مشروعیت «آمین» در نمازی قرار بدهیم که تک تک لحظات نماز تعبدی است.

ما نمی‌توانیم در نماز به دلخواه خودمان یا با روایت غیر صحیح چیزی را بیفزاییم یا چیزی را از آن بکاهیم. این هم روایت دوم «ابو داود سجستانی» بود.

روایت سوم ایشان این است که می‌گوید:

«حدثنا إسحاق بن إبراهيم بن رَاهَوِيَه أَخْبَرَنَا وَكَيْعٌ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ بِلَالٍ أَنَّهُ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَا تَسْبِقْنِي بِأَمِينٍ»

بلال گفت: یا رسول الله! ما می‌خواهیم قبل از آمین شما آمین بگوییم، بعد شما آمین بگویید تا آمین شما شامل آمین‌های ما هم شود.

سنن أبی داود، اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني الأزدي، دار النشر: دار الفكر --، تحقيق:

محمد محيي الدين عبد الحميد، ج 1، ص 246، ح 937

به گفته «بلال» زمانی که شما آمین می‌گویید، هم دعا‌های ما آمین می‌شود و هم آمین‌های ما آمین می‌شود. این قضیه همانند این است که بعضی افراد می‌گویند که فلانی برای ما دعا کن و شخص دیگر در جواب می‌گوید: دعا کنید که من بتوانم دعا کنم!

سند این روایت خیلی مشکل دارد. یکی از راویان این روایت «عاصم احوول» است که یکی از قراء سبعة است. «ابن حبان» نسبت به او بی توجه بوده است و در رابطه با احادیث «عاصم احوول» آقایان اختلاف دارند.

«ابن حجر» در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد ششم صفحه 39 مطالب زیادی در تضعیف «عاصم احوول» آورده است.

آنچه در اینجا بسیار مهم است و آقایان باید به آن دقت کنند، این است که در سند این روایت «وکیع» قرار گرفته است. در رابطه با آقای «وکیع» مسئله خیلی زیاد است.

«وکیع» یکی از راویان پر روایت اهل سنت است. همانطور که درباره «ابوهریره» کار شد، باید مقداری روی «وکیع» هم توقف شود. در اسانید زیاد «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» هم «وکیع» آمده است.

اهل سنت قانونی دارند و معتقدند که اگر یک راوی در احادیث «صحیح بخاری» بیاید، اصلاً آمدن راوی در سند «صحیح بخاری» علامت وثاقت است. آمدن یک راوی در سند «صحیح مسلم» علامت وثاقت است.

بنابراین ما وقتی به روایات «صحیح بخاری» یا «صحیح مسلم» می‌رسیم، باید هم محتاطانه کار کنیم و هم کار به قدری باید محکم و قوی باشد که بتواند در برابر این عقیده محکم اهل سنت نسبت به «صحیحین» آن را به هوا ببرد.

این کار مقداری هزینه زیاد می‌برد، زیرا کار علمی باید خیلی قوی باشد. یکی از مسائل اساسی که درباره «وکیع» است، مسئله تدلیس است.

من قبلاً هم عرض کردم ما باید بحث مسئله تدلیس را همانند بحث حمد و سوره حفظ کنیم. ما در بسیاری موارد می‌توانیم با این ابزار تدلیس روایات «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» را زیر سؤال ببریم.

این روش یکی از بهترین روش‌ها هست. می‌توان از کلمه تدلیس چماقی درست کرد و بر سر هر کدام از راویان «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» دارند، کوید. «وکیع» پسر «جراح» از قبیله رواسی است. «ذهبی» می‌گوید:

«کان یدلس عن الضعفاء»

وکیع از افراد ضعیف تدلیس می‌کرد.

حال می‌خواهیم ببینیم معنای «یدلس عن الضعفاء» چیست. به عنوان مثال ما راوی به نام «حسن بن جریر» داریم که او ضعیف است. اگر این شخص می‌خواهد از «حسن بن جریر» روایت نقل کند، «حسن» را نمی‌آورد و می‌گوید: «عن ابن جریر».

کسی که آشنا نباشد، گمان می‌کند که مراد از «ابن جریر» همان «طبری» یکی از اوثق ثقات اهل سنت است! معمولاً از این به «تضعیف الضعفاء» تعبیر می‌کنند. به عنوان مثال کسی لقب او را مطرح می‌کند و این لقب مشترک بین ثقه و غیر ثقه است.

به عنوان مثال شخصی اهل خمین است و مطلبی شنیده است. اسم او را نمی‌آورم و می‌گوییم: آقای «خمینی» چنین حرفی زده است! طرف مقابل تصور می‌کند که ما این حرف را از امام خمینی نقل کرده‌ایم.

همچنین فردی اهل بروجرد است که انسان درستی هم نیست به طوری که اگر ما اسم او را ببریم همه می‌دانند که او ضعیف است. ما ممکن است بگوییم که این حرف از آقای «بروجردی» است.

از این روش به تدلیس از ضعفاء تعبیر می‌کنند. به این معنا که ما از لقب، کنیه یا بعضی از اسامی نامشهور این فرد نام ببریم که مخاطبین ما تصور کنند ما این حرف را از ثقه نقل می‌کنیم.

این روش در حقیقت خیانت بزرگی در نقل روایات است. در این روش روایت ضعیف را در قالب روایات صحیح به خورد مردم می‌دهند و روایت نامعتبر را معتبر جلوه می‌دهند.

در این روش روایتی که ارزش استناد ندارد و مشروعیت ندارد را طوری بیان می‌کنند که طرف مقابل و مخاطبین ما تصور کنند که این روایت قابل استناد است.

ما سابق هم عرض کردیم که «خطیب بغدادی» در کتاب «الکفایة فی علم الروایة» صفحه 355 به طور مفصل در مورد تدلیس حرف می‌زند و می‌نویسد:

«التدلیس أخو الکذب»

تدلیس برادر دروغ است.

بنابراین زمانی که می‌گوید:

«کان یدلس عن الضعفاء»

به این معناست که «وکیع یکذب عن الضعفاء». تعبیر دیگری وارد شده است که می‌گوید:

«التدلیس فی الحدیث أشد من الزنا»

تدلیس در حدیث از زنا بالاتر است.

این روایت از این جهت است که هرگاه کسی زنا می‌کند، گناهی مرتکب می‌شود که مربوط به خودش است. خداوند عالم یا او را می‌بخشد و یا وارد آتش جهنم می‌کند.

این در حالی است که وقتی کسی یک حدیث نادرست که پیغمبر اکرم یا ائمه اطهار آن را نفرموده به عنوان روایت صحیح بیان می‌کند، در حقیقت در شریعت نبوی تصرف می‌کند. قطعاً اگر کسی بخواهد در شریعت تصرف کند، گناهِش بالاتر از زناست.

این کار در حقیقت باعث می‌شود که خلق کثیری گمراه شوند و چیزی را که لا شریعت است، شریعت تلقی کنند. بنابراین در روایت وارد شده است:

«التدلیس فی الحدیث أشد من الزنا»

او در ادامه می‌گوید:

«ولأن أسقط من السماء أحب الی من أن أدلس»

اگر من مرتکب زنا شوم، برایم محبوب‌تر از این است که تدلیس کنم.

الكفاية فی علم الرواية، اسم المؤلف: أحمد بن علی بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي، دار النشر: المكتبة العلمية -

المدينة المنورة، تحقيق: أبو عبدالله السورقي، إبراهيم حمدي المدني، ج 1، ص 355 - 356، باب الكلام فی

التدلیس وأحكامه

او نزدیک دو هزار روایت دارد. اگر شما مقداری کار کردید، دو هزار روایتی که در سند آن «وکیع» است همگی زیر سؤال می‌رود. این قضیه خود بیانگر این است که احادیث «وکیع» اعتبار ندارد و در نتیجه دو هزار روایت اهل سنت زیر سؤال می‌رود.

خشت اول گر نهد معمار کج

تا ثریا می‌رود دیوار کج

نبی گرامی اسلام در طول بیست و سه سال به همان اندازه که برای مسئله امامت، ولایت، اهل بیت و حدیث ثقلین سرمایه گذاری کرده است برای موضوعات دیگر سرمایه گذاری نفرموده است. زمانی که این افراد آن بنایی که نبی گرامی اسلام چیده بود با این تعبیر:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا»

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نویسنده: نوری، حسین بن محمد تقی، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت

عليهم السلام، ج 11، ص 374، ح 13294

«لَنْ»، «تَضَلُّوا» و «أَبَدًا» در این روایت بیان شده است. مشاهده کنید درباره نماز، حج یا روزه چنین تعبیری بیان نشده است.

زمانی که اهل بیت کنار رفت و به افرادی امثال «ابوهریره» میدان داده شد، امثال «وکیع بن جراح» میدان گرفتند و امثال «عبدالله بن عمر» میدان گرفتند نتیجه آن بساطی است که امروز ما می‌بینیم.

شما هرکجای فقه اهل سنت را نگاه کنید، یک طرف آن می‌لنگد. همین امروز صبح بود که بعد از نماز روی سایت‌های اینترنتی رفتم و دیدم یکی از مفتیان بزرگ مصر فتوا داده است که مدت حاملگی تا چهار سال هم می‌تواند ادامه داشته باشد.

در زمان قدیم این قضایا بوده است و علت اصلی آن هم این است که «مالک بن انس» زمانی که پدرش از دنیا رفت مادرش بیوه بود. او بعد از سه سال این فرزند را به دنیا آورد! از طرف دیگر او امام و رهبر دویست یا سیصد میلیون مسلمان شده است.

اگر بگویند که او زنا زاده است، امکان ندارد. اگر بگویند که پدرش در خواب با مادرش ارتباط داشته و این فرزند به دنیا آمده است، مردم از او نخواهند پذیرفت.

بنابراین شایعه درست کردند مبنی بر اینکه مدت حاملگی تا چهار سال ادامه دارد. حتی بعضی افراد معتقدند که مدت حاملگی تا هفت سال می‌تواند به طول بینجامد. فقهی که این چنین باشد، مشکل دارد. اگر ما امروز این قضیه را مطرح کنیم، دنیا به ریش ما می‌خندد.

ما در روایات اهل بیت (علیهم السلام) داریم که امام صادق می‌فرماید: خداوند عالم مدت بارداری را نه قرار داده است. اگر یک ساعت از آن مدت معین فرزند بیشتر در رحم مادر بماند، مادر کشته می‌شود و فرزند از بین می‌رود! ما شب جمعه بحث داشتیم و موضوع ما بررسی ائمه اهل سنت بود که به «مالک بن انس» رسیدیم.

به عنوان مثال اهل سنت روایاتی دارند مبنی بر اینکه فلان شخص سه سال در شکم مادر خود ماند. فلانی چهار سال یا فلانی پنج سال یا فلانی دو سال و نیم در شکم مادر خود ماند.

بنده گفتم: چطور است که این اتفاقات تنها برای تعدادی از اهل سنت افتاده است؟! چطور است که این اتفاقات برای شیعیان یا مسیحیان نیفتاده است؟ چطور است برای هیچ یهودی اتفاق نیفتاده است که سه یا چهار سال در شکم مادر خود بماند؟

چطور است که این اتفاقات تنها برای تعداد انگشت شماری از علمای بزرگ اهل سنت افتاده است؟! این قضیه خود جای سؤال است.

آیا جهان امروز با این پیشرفت علم می‌تواند این قضیه را برای ما ثابت کند؟ اگر ما گفتیم که دوران بارداری یک زن می‌تواند چهار سال طول بکشد، آیا باعث بدبینی مردم حتی جوانان ما به اسلام نخواهد شد؟

اگر جوانان ما چند مورد از این قضایای خلاف علم را ببینند، در مابقی محکمت اسلام تشکیک می‌کنند. بعضاً همین قضایا زمینه ساز تزلزل عقاید جوانان و تحصیل کردگان ما خواهد شد.

لازم نیست که مخالفین ما علیه اسلام کاریکاتور بکشند یا تبلیغ و هجمه کنند، بلکه همین‌ها برای ما کافی است. در حال حاضر یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای مسیحی‌ها از چندین ماه پیش شروع به مطرح کردن اینطور مطالب کرده است.

کارشناسان این شبکه‌ها نمونه‌هایی از این روایات را از کتب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» می‌گیرد. متأسفانه یک سری از احادیث نبوی در کتب ما هم نفوذ کرده است.

آقایان با توجه به تسامح در ادله سنن یا حدیث منزلت اینطور روایات را نقل کردند به طوری که الآن به استخوانی در گلوئی جهان اسلام تبدیل شده است. این قضیه برای ما به مصیبت تبدیل شده است.

کافی است شما ماهواره «محبت تی وی» که متعلق به مسیحیان داخل کشور ماست که از طریق اینترنت پخش می‌شود و به زبان فارسی هم هست را مشاهده کنید تا ببینید که چه بساطی از همین روایاتی که نقل می‌شود از کانال «ابوهریره‌ها» و «وکیع‌ها» مطرح می‌کنند.

نکته دیگری که بنده چند روز پیش هم به آن اشاره کردم، این است که «احمد بن حنبل» می‌گوید: «وکیع» در پانصد روایت از احادیثی که نقل کرده، خطا کرده است.

«وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل، عن أبيه قال: أخطأ وكيع في خمسمائة حديث»

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، دار النشر: دار الكتاب العربی - لبنان / بیروت - 1407 هـ - 1987 م، الطبعة: الأولى، تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری، ج 15، ص 342، باب 4 الفضل بن دکین

این شخص دو هزار روایت نقل کرده است که در پانصد مورد آن اشتباه کرده است. به بیان دیگر او از چهار مورد، یک مورد اشتباه کرده است. آیا اعتمادی برای او باقی می‌ماند؟ همچنین در روایت دیگر وارد شده است:

«وکیع یشتم السلف»

وکیع به صحابه ناسزا می‌گفت.

آقایان اهل سنت در روایت دارند که اگر کسی نسبت به صحابه ناسزا بگوید، زندیق و مرتد است و روایات او مورد قبول نیست.

به تعبیر «حسن بن فرحان مالکی» یکی از علمای عربستان سعودی کتابی در مورد حنبلی‌ها نوشته است. او می‌گوید: روایاتی که علمای ما نقل می‌کنند، اگر کسی به صحابه جسارت کند در حالی که جسارت به صحابه این همه مذمت شده است و پیغمبر اکرم فرمودند:

«لا تسبوا أصحابی»

فضائل الصحابة، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيباني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - 1403 -
1983، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصی الله محمد عباس، ج 1، ص 51، ح 6

و اگر کسی اصحاب مرا سب کند، لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم بر او باد؛ تنها در برابر شیعیان است که اگر به صحابه جسارت کردند ما این روایت بخوانیم؟ آیا دودمان بنی امیه در حاشیه امن قرار گرفتند و این روایت شامل حال آن‌ها نمی‌شود؟

اینکه فرزند ابوسفیان دستور می‌دهد بالای منابر علی بن ابی طالب را سب کنند، آیا این روایت پیغمبر اکرم شامل حال او هم می‌شود یا تخصیص خورده هستند؟

حال اگر یک راوی از روات شیعه بخواهد یک روایتی در مذمت عمر و ابوبکر نقل کند، هفت آسمان را بر سر او خراب می‌کنند. این در حالی است که وقتی به «وکیع» می‌رسد، چنین نیست. در مورد او می‌گویند:

«وکیع یشتم السلف»

و آقایان هیچ اقدامی هم نمی‌کنند. همچنین در مورد «وکیع» می‌گویند:

«والظاهر أن وکیعا فیه تشیع یسیر»

علمای اهل سنت شیعه بودن را یکی از علامات ضعف راوی و ضعف روایت می‌دانند. بسیاری از روایات را رد می‌کنند، تنها به اتهام اینکه در سند روایت یک شیعه قرار گرفته است. شیعه بودن در رجال اهل سنت به جرمی نابخشودنی تبدیل شده است.

«ذهبی» زمانی که می‌خواهد به «وکیع» طعنه بزند، در مورد او می‌گوید:

«والظاهر أن وکیعا فيه تشیع یسیر»

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - 1413، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج 9، ص 154، باب 48 وکیع

ع

این در حالی است که وقتی به «عبدالرزاق» صاحب کتاب «المصنف» استاد «بخاری» می‌رسد، می‌گوید:

«لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما ترکنا حدیثه»

اگر عبدالرزاق مرتد شود هم ما روایات او را از دست نمی‌دهیم.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - 1413، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج 9، ص 573، باب 220

عبد الرزاق بن همام ع

مرحبا به این دین، مرحبا به این مذهب! در مورد فلان راوی ادعا می‌کنند:

«والظاهر أن وکیعا فيه تشیع یسیر»

اما در مورد شخص دیگر می‌گویند:

«لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه»

این قضیه دین نیست، بلکه در حقیقت بازیچه قرار دادن دین برای رسیدن به اهداف شوم خودشان بوده است که از دین منبع درآمدی برای خودشان درست کنند. آن‌ها می‌خواستند از دین برای خودشان موقعیتی بسازند که در این موقعیت چند روزی صفا کنند.

حال به اینکه بعد از مدح سرنوشتی دارند یا ندارند، معلوم نیست! یکی از اشکالاتی که به «وکیع» دارند، این است که می‌گویند:

«أن وکیعا فیه تشیع یسیر»

از این بالاتر این است که «ذهبی» در مورد «وکیع» می‌گوید:

«وکیع رافضی»

این حرف به این معناست که رافضی بودن یک درجه بالاتر از شیعی بودن است، زیرا در صدر اسلام و قرون دوم و سوم هجری که جامعه اسلامی را به علوی و عثمانی تبدیل کرده بودند می‌گفتند: «فلانی علوی» یا «فلانی عثمانی».

در زمان قدیم واژه «سنی» نبود و بعدها وارد فرهنگ اسلام شد. به عنوان مثال می‌گفتند: «فلانی علوی» یا «فلانی عثمانی». بعد از آن «علوی» را برداشتند و آن را به «شیعی» تبدیل کردند.

شیعه به کسی می‌گفتند که معتقد باشد علی بن ابی طالب از عثمان افضل است. به عبارت دیگر او معتقد به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب باشد، اما بگوید که علی بن ابی طالب در مقام فضیلت مقدم بر عثمان است. به این شخص شیعه می‌گفتند!

عزیزان دقت کنند که مراد از شیعه در کتب رجالی این نیست که معتقد به امامت دوازده امام باشد. مراد از شیعه در کتب رجالی حضرات عبارت از این بود که کسی معتقد بر افضلیت علی بن ابی طالب بر عثمان باشد. اگر می‌گفت که علی بن ابی طالب از ابوبکر و عمر هم افضل است، می‌گفتند: «شیعی غال» به این معنا که شیعه غلوگر است!

معمولاً در مواردی که بحث تشیع یعنی امامت حضرت امیرالمؤمنین مطرح می‌شود، در آنجا بحث رافضی به کار می‌برند و دیگر کلمه شیعه را به کار نمی‌برند. در این صورت می‌گویند: «فلان رافضی» به این معنا که «رفض ابوبکر و عمر و عثمان».

«رفض» به معنای ترک کردن است و مراد این است که آن‌ها را قبول نکرده و کنار گذاشته است. در بسیاری موارد می‌گویند: «رافضی غال» و «رافضی خبیث».

اگر شما «رافضی + خبیث» را جستجو کنید، می‌بینید که در مورد بیش از هشتصد راوی این تعبیر به کار رفته است. به عنوان مثال می‌نویسند: «فلانی رافضی خبیث». در جایی که کلمه «خبیث» می‌آید، به این معناست که این شخص معتقد به خلافت ابوبکر و عمر نیست، بلکه آن‌ها را غاصب حقوق اهل بیت می‌داند.

اینکه ما امروزه «شیعه» و «سنی» می‌گوییم، در کتب رجالی با تعبیر «رافضی خبیث» یا «رافضی غال» بیان شده است. آن‌ها یک تعبیر این چنین به کار می‌برند. حال زمانی که «ذهبی» به «وکیع» می‌رسد، می‌گوید:

«وکیع رافضی»

حال ما نمی‌دانیم با چه دلیل «وکیع» را «رافضی» معرفی کرده‌اند. بنده احساس می‌کنم «وکیع» یک سری روایاتی در فضیلت امیرالمؤمنین نقل کرده است که از شخصیتی همانند «وکیع» برای آن‌ها خیلی بعید است.

به عنوان مثال حساب کنید یکی از مراجع ما سر کلاس درس روایتی در فضیلت عمر بن خطاب نقل کند. همین قدر که تصور این حرف برای ما استبعاد دارد، نقل روایت امیرالمؤمنین از سوی «وکیع» هم به همین اندازه استبعاد دارد.

یکی از بزرگان ما اوایل انقلاب در مجلس روایتی خواند که متن آن را از کتب «صحیح بخاری» یا «صحیح مسلم» گرفته بود. او که عین عبارت را می‌خواند، عمر را (رضی الله عنه) خطاب کرد. به خاطر اینکه او (رضی الله عنه) را در مجلس از روی کتاب خواند، در کشور فساد به پا کردند.

این شخص که در حال حاضر یکی از مراجع عظام تقلید است، روزنامه‌ها به او حمله کردند و منبری‌ها به او حمله کردند. خطبا علیه ایشان شورش کردند که چرا ایشان در مجلس بعد از نام عمر بن خطاب عبارت (رضی الله عنه) را گفته است.

این شخص در جواب گفت: من داشتم این عبارت را از کتاب «صحیح بخاری» نقل می‌کردم. اگر این عبارت را نمی‌گفتم، فردا ادعا می‌کردند که علمای شیعه در کتب ما تصرف می‌کنند.

حال در خصوص روایات امیرالمؤمنین هم این چنین است. اگر یک راوی دو روایت در فضیلت امیرالمؤمنین نقل کند و بوی افضلیت و خلافت علی بن ابی طالب بیاید، فوراً او را متهم به رافضی بودن می‌کنند.

«رافضی» نه به این معناست که «وکیع» شیعه دوازده امامی معتقد به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین است. چنین نیست، بلکه او روایاتی نقل کرده است که این روایات افضلیت یا ولایت و خلافت امیرالمؤمنین را ثابت می‌کند و بلافاصله برچسب می‌زنند: «فلان رافضی»!

پرسش:

رافضی در قدیم به کسی میگفتند که خلافت خلفای ثلاثه را قبول نکند و خلافت بلا فضل امیرالمؤمنین را قبول داشته باشد و رافضی در نزد غیر شیعه مثل ناصبی در شیعه است، الان هم همینطور است؟

پاسخ:

در حال حاضر استعمال کلمه «رفض» در کتب وهابیت همان شیعه است. ما می‌گوییم: "فلانی شیعی است" یا "فلانی سنی است"؛ اما در عربستان سعودی کلاً کلمه «رافضی» معادل با شیعه است.

شیعه در نظر وهابیت و اهل سنت کسی است که سب صحابه می‌کند. بالاترین شاخص برای شیعه سب صحابه است. اعتقاد به تحریف قرآن کریم، اعتقاد به عصمت ائمه اطهار، اعتقاد به رجعت و اعتقاد به توسل!

این چند شاخص برای شیعه است و تک تک آن‌ها دلیل بر کفر و شرک است. وهابیت معتقدند کسی که صحابه را سب کند، قتلش واجب است و رسماً سب صحابه را مهدور الدم اعلام کردند.

از نظر وهابیت کسی که معتقد به تحریف قرآن کریم باشد را کافر و مرتد می‌دانند. به عقیده آن‌ها کسی که معتقد به توسل باشد را مشرک و مخرج عن الدین می‌دانند. به بیان بهتر:

«من توسل بالنبی أو الأئمة فهو مشرک بشرک أكبر یخرجه من دین الإسلام»

این متن جمله هیئت عالی افتاء عربستان سعودی است. در حال حاضر نسبت به ما واژه «شیعی» به کار نمی‌برند، بلکه واژه «رافضی» به کار می‌برند.

بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، این است که می‌گویند: وکیع نبیذ می‌خورد که نوعی شراب است. این بحث بسیار مفصل است و آقایان می‌توانند به کتاب «سیر أعلام النبلاء» جلد 9 صفحه 149 را ملاحظه کنند.

ظاهراً «وکیع» از قزوین گذر کرده بود و آب قزوین را خورده بود. او با بچه‌هایی که موی سر و صورتشان در نیامده بود، رابطه حسنه‌ای داشت. راوی نقل می‌کند به جایی رفته بودیم؛

«فقال: أی شیء تریدون أجيئکم منه: نبیذ الشیوخ أو نبیذ الفتیان؟»

وکیع به ما گفت: از کدام یک از نبیذها می‌خورید؟ نبیذی که جوانان کم سن و سال می‌خورند یا نبیذی که متعلق به پیرمردان است؟

«فقلت: تتکلم بهذا؟»

من گفتم: وکیع تو با این سن و سال چنین حرف‌هایی می‌زنی؟

«قال هو عندی أحل من ماء الفرات»

وکیع گفت: این شراب‌ها نزد من از آب فرات هم حلال‌تر است.

سیر أعلام النبلاء، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد الله، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بیروت - 1413، الطبعة: التاسعة، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ج 9، ص 150 - 151، باب

ما می‌خواستیم که عزیزان در رابطه با «وکیع» حضور ذهن داشته باشند تا بدانند در روایاتی که «وکیع» در آن قرار می‌گیرد، پرونده «وکیع» این چنین است.

تا اینجا تقریباً ما عمده روایات اهل سنت در رابطه با «آمین» را خواندیم. ان شاءالله در جلسه بعد به حول قوه الهی یک جمع بندی از اول تا آخر بحث داریم.

خلاصه بحث مبنی بر اینکه در بحث و مناظره از کجا وارد شویم و از کجا بیرون بیاییم، حاصل یک ماه و نیم یا دو ماه بحث ماست که من در یک جلسه تلخیص می‌کنم و تلاش می‌کنم آن را در دو صفحه تکثیر کنم و در اختیار دوستان قرار دهم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته